

حضرت امام سپس به استدلال دوم عقلی اشاره کرده می نویسند:

«و يتلوه ما قيل: من أن مفهوم الوصف بسيط: إمّا على ما يرى العلامة الدواني من اتحاد المبدأ و المشتق

ذاتا و اختلافهما اعتباراً، أو على نحو آخر، و معه لا يعقل الوضع للأعم، ثم أخذ في الاستدلال على الامتناع.»^۱

توضیح :

مشتق بسيط است - یا بنابر آنچه دوانی می گوید و یا به دلیل دیگر (که خواهیم آورد) - و لذا امکان ندارد وضع برای اعم باشد.

ما می گوئیم :

این دلیل متعلق به مرحوم اصفهانی است. ایشان در نه‌ایة الدراية می نویسند:

«أن مفهوم الوصف كما سيحىء إن شاء الله تعالى، بسيط سواء كانت البساطة على ما يراه العلامة الدواني تبعاً

لبعض عبارات القدماء من اتحاد المبدأ و المشتق ذاتاً و اختلافهما اعتباراً، أو كانت البساطة على ما يساعده النظر من

كون مفهوم المشتق صورة مبهمه متلبسة بالقيام على نهج الوجدانية، كما هو كذلك في الخارج و سيحىء تفصيل كل

من النحويين إن شاء الله تعالى، و مع البساطة بأحد الوجهين لا يعقل الوضع للأعم كما نقل الميل إليه عن شيخنا العلامة

الأنصاري - قده - في كلام بعض أعلام تلامذته - ره - و الوجه فيه أمّا على البساطة أتى ذهب إليها المحقق الدواني

فلما سيحىء إن شاء الله أن الوجه الوجيه في تصحيح كلامه و تنقيح مرامه، هو دعوى ملاحظة المبدأ من أطوار موضوعه

و شئونه، و كون مرتبة منه فالوصف نفس المبدأ ذاتاً و غيره بهذه الملاحظة، و من الواضح أنه مع زوال المبدأ و انقضاء

التلبس به لا شىء هناك حتّى يعقل لحاظه من أطوار موضوعه و شئونه فكيف يعقل الحكم باتّحاد المبدأ مع الذات في

مرحلة الحمل مع عدم قيامه به و أمّا على البساطة التي ساعدها النظر القاصر فلأنّ مطابق هذه المعنى الوجداني ليس

إلا الشخص على ما هو عليه من القيام مثلاً، و لا يعقل معنى بسيط يكون له الانتساب حقيقة إلى الصورة المبهمه المقومة

لعنوانيّة العنوان، و مع ذلك يصدق على فاقد التلبس.»^۲

توضیح :

۱. مشتق بسيط است. (هرچند بنابر دلیلی که دوانی از قدما آورده و چه بنا به بیان دیگر که خواهیم آورد)

۲. و با بساطت، وضع برای اعم معقول نیست (چنانکه شیخ به این گرایش دارد). [ما می گوئیم: معلوم نیست

شیخ به بساطت گرایش دارد یا به عدم معقولیت و یا وضع برای اعم].

۳. امّا بنابر نظر دوانی (که مبنایش آن است که مشتق، نفس مبدء است ولی مبدء با ملاحظه اینکه علم - مبدء

۱. مناہج الوصول، ج ۱ ص ۲۱۵

۲. نه‌ایة الدراية، ج ۱ ص ۱۳۴



- از شئون موضوع است. پس مشتق نفس علم است اگرچه به اعتباری نفس علم نیست. به عبارت دیگر: اگر به مبدء مستقلاً توجه کردید علم است و اگر به مبدء از این جهت نگاه کردید که از شئون زید است، می شود عالم. پس در هر صورت مشتق عبارت است از مبدء.) بعد از زوال مبدء، چیزی نیست تا آن را از شئون موضوع لحاظ کنیم.

۴. اما بنابر نظر ما (که می گوئیم مشتق یک صورت مبهم واحد از زید متلبس به قیام است [به عبارت دیگر از زید و قیام یک صورت واحد گرفته شود]) نمی توانیم مشتق را که «صورت مبهم ذات منتسب به قیام» است بر ذات غیر منتسب حمل کنیم.

حضرت امام به مرحوم اصفهانی جواب می دهند:

«و فيه: أن بساطة مفهوم المشتق و تركيبه فرع الوضع، و طريق إثباته التبادر لا العقل، و سيأتي الكلام

في الوجوه العقلية التي أقاموها على البساطة.»^۱

توضیح :

۱. درباره ادله بساطت مشتق سخن خواهیم گفت.

۲. اما بساطت و ترکیب فرع وضع و چگونگی وضع است و چگونگی وضع از تبادر فهمیده می شود.

ما می گوئیم :

(۱) بساطت مشتق بنابر ادله امثال مرحوم اصفهانی عقلی است و امام آن را - ظاهراً - وضعی می دانند. لذا جواب حضرت امام به اصفهانی، روی مبنای خودشان است.

(۲) اما سخن اصفهانی روی مبنای خود ایشان - با فرض اینکه بپذیریم بساطت عقلی است - هم تمام نیست چراکه:

اگر کسی قبول کند که مشتق عبارت است از مفهوم واحدی که از شخص + قیام اخذ می شود، باز می تواند بگوید این مفهوم واحد عبارت از آنچه از «شخص + قیام آنما» اخذ شده است. به عبارت دیگر اگر مطابق فرمایش مرحوم اصفهانی گفتیم مشتق وضع شده است برای یک صورت مبهم واحد از «زید + تلبس به قیام»، طبیعی است که بعد از تلبس دیگر مشتق صدق نمی کند ولی اگر گفتیم مشتق عبارت است از «صورت مبهم واحد از زید + قیام آنما» وضع مشتق برای اعم قائل تصویر است.

(۳) اما مطابق نظر دوانی، امکان وضع برای اعم وجود ندارد چراکه ایشان مشتق را عبارت از «مبدء در حالیکه از شئون موضوع است» می داند و طبیعی است که با انقضاء مبدء، مشتق هم منقضی می شود.

۱. مناهج الوصول، ج ۱ ص ۲۱۵

